



درد آمد

شجاعت، کاردانی، بی ادعایی، تخصص و حجب و تواضع، صفات بارز مردان مردی است که جز رضایت خداوند و خدمت به خلق، آرمانی ندارند و جز در پرتو انجام عمل صالح به رضایتمندی و آرامش درون نمی‌رسند. آنان در اوج کار آمدی، با ساده‌ترین امکانات، بیشترین دستاوردها را به ارمغان می‌آورند و نشانه بارز توانمندی و قدرتی هستند که از پیوند ایمان و تخصص پدید می‌آید، از همین روست که دستاوردهای آنان، تکرار ناشدنی هستند، مگر اینکه به شکوه و عظمت این پیوند خجسته، بار دیگر ایمان بیاوریم.

«شهید فریدون کشتگر» در گفت و شنود شاهد یاران با  
عبدالرحیم پورسراج

## پیوسته آماده حمله به انبوه مشکلات بود...

می‌کرد، یکی را به عنوان متکا و سومی را هم روی خودش می‌انداخت. بسیار بی‌ریا بود و ابتدا از این اداهایی که مدیران امروز دارند که باید فلان هتل بخوابم و فلان تسهیلات در اختیارم باشد، نداشت. به سادگی از اینها گذشته بود. بر عکس مدیران امروز که وقتی می‌خواهند برنامه‌ای را شروع کنند، اول حقوق‌های خودشان و مدل ماشینشان را تعیین می‌کنند. بسیار اهل تهجد و شب زنده‌داری بود. گاهی وقت‌ها تا ساعت ده یازده شب برنامه کار و نقشه‌های شبکه‌های برق را برای روستاها تهیه می‌کرد و بعد دیگر ما ایشان را نمی‌دیدیم. واقعاً آدم مخلص بود.

شبکه‌های برق روستایی که با این همه زحمت کشیده شدند، در جنگ خیلی صدمه دیدند؟  
بله، ارتش یعنی اتفاقاً با تأسیسات ما خیلی سر عناد داشت؛ مثل مغول‌ها که وقتی به ایران آمدند، همه کتابخانه‌ها و آثار فرهنگی ما را ویران ساختند، عراقی‌ها هم هر جا می‌رسیدند و دکل برق یا تأسیسات دیگری را می‌دیدند، آن را نابود می‌کردند.

شهید کشتگر بسیار آدم فنی‌ای بود و از علوم روز آگاهی داشت. همیشه احساس رضایت در چهره و نگاهش موج می‌زد. از هیچ چیز و هیچ کس گلایه و شکایتی نداشت و پرخاش نمی‌کرد. کسی هرگز خشونت یا عصبانیتی از ایشان ندید. این رضایت ناشی از این نبود که به حداقل‌ها اکتفا کند و برای ارتقای کار و بهبود شرایط، دست به کاری نزنند. همه سعی خود را به کار می‌گرفت تا مسئله‌ای را که با آن روبه‌روست به بهترین وجه حل کند و وضعیت را تغییر دهد. مانع برایش معنی نداشت و با تمام وجود به انبوه مشکلات حمله می‌برد. احساس توانایی وقتی با ایمان همراه می‌شود، به انسان احساس رضایت می‌دهد. به فرمایش مولا علی (ع)، «ناتوانی آفت شکیبایی و شجاعت است». انسان‌های ضعیف، معمولاً شکیبیا هم نیستند و دائماً تق می‌زنند.

هماهنگی نیروها و شوراها بود، خود را به کمیته فنی غرب معرفی کرد و در روستاهایی که برق نداشتند، در کمیته برق مشغول کار شد، چون در آنجا زمینه فعالیت خود را بیشتر می‌دید. ایشان اعتقاد داشت که برق می‌تواند زندگی مردم را به سرعت تغییر بدهد و لذا به توسعه شبکه برق در روستاهای خوزستان پرداخت.

از دیگر ویژگی‌های او این بود که بسیار کم حرف می‌زد و بیشتر عمل می‌کرد. فوق العاده بی‌ادعا بود. یادم هست فرمی را که می‌دادند تا افراد پر بکنند، در جایی که میزان حقوق ذکر می‌شد، خط تیره گذاشته بود و هیچ چک و چانه‌ای برای حقوقش نژده بود. آن روزها به نیروهای جهادسازندگی ۲۴۰۰، ۲۵۰۰ تومان می‌دادند، آن هم نه به عنوان مزد و حقوق، بلکه به عنوان کمک هزینه. هیچ وقت به یاد ندارم که برای دریافت امکاناتی و حقوقی و ماشینی و جایی حرفی زده باشد، یادم هست که در همان دفتر کارش سه تا پتو داشت. موقعی که می‌خواست بخوابد، یکی را پهن

کمی از خود بگوبید.

ابتدا دلم می‌خواهد رنج و اندوهی را که از رحلت حضرت امام (ره) و آن یاران شفیق و برجاماندن خود و امثال خود بر دل دارم به این شکل بیان کنم که:

دلا یاران عاشق زود رفتند

از این وادی همه خشنود رفتند

من و تو مثل یک مرداب ماندیم

خوشا آنان که مثل رود رفتند

در سال ۱۳۳۳ در شوشتر به دنیا آمدم. از سال ۱۳۵۸ وارد جهاد شدم و همراه این بزرگواران به فعالیت پرداختیم. از آشنائیتان با شهید کشتگر بفرمایید.

می‌دانید که ایشان اول ارومیه بود و در رشته راه و ساختمان از دانشگاه تبریز فارغ التحصیل شد و آن آب و هوای خوش را رها کرد و به سرزمینی آمد که گرما و انبوه مشکلات بازمانده از دوران طاغوت و بعد هم حمله عراق، انصافاً تحمل و شکیبایی زیادی را می‌طلبید. برای مثال ایده یکی از شهرهای استان خوزستان است که ۱۲۰۰ روستا دارد و این روستاها بسیار پرجمعیت هستند و همه آنها از عقب‌ماندگی و فقر بسیار در رنج بودند. آن بزرگوار امکانات شهر خود را رها کرد و آمد تا به این مردم خدمت کند.

از ویژگی‌های بارز شهید بزرگوار نکاتی را ذکر کنید.

از جمله خصوصیات ایشان یکی این بود که بسیار انسان محجوبی بود. ما هیچ وقت ندیدیم که ایشان غیر از کار و مسائل کاری، خواسته‌ای داشته باشد. همیشه سرگرم کار بود. هیچ موقع ندیدیم که صدای ایشان بلند شود و یا حرفی غیر از آنچه که ضرورت داشت، بزند. دیگر اینکه آدم بسیار کاردانی بود. ابتدا در کمیته عمران استان خوزستان با برادر امانپور همکاری می‌کرد. چون در آنجا مهندس عمران زیاد بود و او هم تحمل این را نداشت که منتظر بماند تا کاری برایش فراهم شود، با هماهنگی برادر امانپور که مسئول

در نگاه او آدم‌ها مهم بودند و ابزار در درجه دوم اهمیت قرار داشت، به همین دلیل همان طور که خودش استعدادهايش را تا حد ممکن به کار می‌انداخت، توانایی عجیبی هم در به کارگیری توان و استعداد دیگران داشت و در یک کلام، مدیریتمش، مدیریت امام خمینی (ره) بود که با حداقل امکانات و حداقل افراد، کارهای بزرگی را انجام می‌داد.



وقتی که آدمی از سطحی ارتفاع می‌گیرد، مسائل دیگر به نظرش حقیق‌ترند.

یادم هست یک بار ماشینش خراب شد و من با موتور بودم. بی معطلی پرید پشت موتور من و گفت: «فلانی! برویم فلان جا.» برای انجام کار، معطل نمی‌کرد و هر وسیله‌ای بود خودش را می‌رساند، در حالی که مدیران حالا اگر هزار جور مقدمه نچینند و یک جای برنامه، لنگی داشته باشد، از خیر کل کار می‌گذرند و چنان گرفتار تشریفات هستند که انگار این کار می‌قضیه، اصل است و نه کار. مدیر امروز ماشینش فلان مدل نباشد و چهار نفر جلو و عقب او حرکت نکنند، اساساً حرکت نمی‌کند، ولی او منتظر نمی‌ایستاد ماشین درست شود. بی‌نهایت بی‌تکلف بود. جسارت کاری داشت. در مدیریتش اقتدار داشت. هیچ بهانه‌ای برای به تعویق افتادن کار، برای او قابل قبول نبود. ما برای اینکه دشمن متوجه نشود، همه کارها را باید شب‌ها انجام می‌دادیم. همین که آفتاب غروب می‌کرد، کارهای مهندسی رزمی شروع می‌شدند و همین تاریکی شب، مشکلات را چندین برابر می‌کرد. باید مدت‌ها به رانندگان لودر و بولدوزر آموزش می‌دادیم تا در دل تاریکی شب «احساس کنند» بیلشان بر شده، وگرنه جایی دیده نمی‌شد که راننده متوجه این موضوع بشود. باید از وضعیت دنده و گاز حس می‌کرد که بیل پر شده است یا نه. کارهای مهندسی کارهای دقیقی هستند و اگر راننده، دید نداشته باشد، یک وقت اتاق کمپرسی را خراب می‌کند یا هزار نوع مشکل دیگر به وجود می‌آیند. در شب کار کردن، بسیار مشکل بود، اما چاره‌ای هم نداشتیم و نمی‌شد روزها کار کرد. عراقی‌ها دید داشتند و ما را می‌زدند. شهید کشتگر بیوسته به مشکلات حمله می‌کرد و به تعویق انداختن هیچ کاری در برنامه‌اش نبود. از خصوصیات دیگر او اعتماد به نفس و خودباوری بود. خیلی وقت‌ها عده‌ای بودند که در شب‌های تاریک بهانه می‌آوردند که راه را بلد نیستیم یا باید کسی همراه من بیاید و یا خواسته‌هایی از این دست داشتند. من هرگز چنین برخورد و توقعی را از او ندیدم. تصمیم‌گیری در جنگ بسیار مهم است. هر تصمیمی که انسان می‌گرفت، به قیمت جان ده‌ها نفر تمام می‌شد و یا تجهیزات امن که خیلی هم کم بودند، نابود می‌شدند. شهید کشتگر با اعتماد به نفس قوی خود،

**برای انجام کار، معطل نمی‌کرد و به هر وسیله‌ای بود خودش را می‌رساند، در حالی که مدیران حالا اگر هزار جور مقدمه نچینند و یک جای برنامه، لنگی داشته باشد، از خیر کل کار می‌گذرند و چنان گرفتار تشریفات هستند که انگار این قضیه، اصل است و نه کار. مدیر امروز ماشینش فلان مدل نباشد و چهار نفر جلو و عقب او حرکت نکنند، اساساً حرکت نمی‌کند.**

کنیم، در حالی که خودمان چنین سوابق درخشانی در مدیریت بحران داریم.

از شهید کشتگر می‌فرمودید.

بله، این شهید بزرگوار یک نگاه معنوی به کار داشت و جهانی فکر می‌کرد. همه فکر و ذکرش این بود که مشکلات مردم را حل کند. نسبت به حل مسائل یک دیدگاه آینده‌نگر داشت. از همه مهم‌تر اینکه کلیت مسائل را می‌دید و هیچ وقت گرفتار جزئیات نمی‌شد. گاهی پیش می‌آمد که مثلاً ماشینش در میانه راه خراب می‌شد، هیچ وقت ندیدم که دعوا یا گلایه کند که چرا ماشینش به من دادید که مرا وسط راه بگذارد. کسانی که سرگرم جزئیات می‌شوند، از هدف دور می‌افتند. ایشان در عین حال که خودش هم تمکن مالی داشت؛ بسیار ساده می‌پوشید و رفتار ساده‌ای هم داشت. بسیار مرتب و پاکیزه و منظم بود. دفتر کار و محل زندگی یکی بود، ولی ما هیچ وقت ندیدیم که وسایل او درهم و نامرتب باشند. با حداقل امکانات کار می‌کرد و از نظر معاش و زندگی به حداقل می‌ساخت. مادرباره حضرت رسول (ص) حدیثی داریم که ایشان کثیر العمل و قلیل المعونه بودند، یعنی بهره‌مندیشان از دنیا بسیار کم و کار و عملشان زیاد بود. نمی‌دانم این شهیدان بزرگوار اینها را می‌دانستند یا نه، ولی اکثرشان کسانی بودند که با حداقل امکانات زندگی و کار می‌کردند و بسیار قانع بودند.

شهید بزرگوار، فوق‌العاده آدم شجاعی بود و من بارها در جنگ، از ایشان کارهایی را دیدم که اعجاب‌انگیز بود. از بی‌دعایی و بی‌ریایی ایشان خاطره‌ای را به یاد دارید؟ من حدود ۱/۵ الی دو ماه بیشتر در خدمت ایشان نبودم که شهید شد. در سال ۶۱ به عنوان فرمانده گردان مهندسی جهاد خوزستان برای عملیات بیت‌المقدس از طرف آقای امانپور به اینجانب معرفی شد. یادم هست که چفیه‌ای به گردن و عینکی به چشم داشت. سوار ماشین شدیم و رفتیم منطقه و ایشان بدون ذره‌ای تکلف با نیروها آشنا شد و بلافاصله و بدون کلمه‌ای حرف شروع به کار کرد. هیچ برایش مهم نبود که چطور اینجا جا بیفتیم، قبولم کنند یا نکنند. به اعتقاد من آدم‌ها دو دسته هستند. یک دسته آنهایی هستند که بدون اینکه دست خودشان باشد از همه چیز ناراضی هستند. شرایط اقتصادی و اجتماعی هرگز برای آنها مطلوب نیست و با کوچک‌ترین مسئله‌ای از کوره می‌روند و هر مانع کوچکی آنها را زمینگیر می‌کند و ذره‌ای توانایی مقابله با مشکلات را ندارند. همه شکست‌هایشان را هم گردن بقیه می‌اندازند. عده‌ای هم هستند که تسلیم محض خدا هستند و با ایمان و تخصص و طبع بلندشان اهل عمل صالح هستند. شهید کشتگر طبع و متانت خاصی داشت و هیچ مشکلی او را مأیوس نمی‌کرد و تحت هر شرایطی کار را انجام می‌داد. مثلاً اگر لازم بود که برای انجام کاری از ۱۶ لودر و بولدوزر استفاده شود و ما فقط ۵ دستگاه در اختیار داشتیم، بدون لحظه‌ای تردید، کار را شروع می‌کرد و معطل نمی‌ماند که تجهیزات بیشتری برسد یا نرسد. در نگاه او آدم‌ها مهم بودند و ابزار در درجه دوم اهمیت قرار داشت، به همین دلیل همان طور که خودش استعدادهایش را تا حد ممکن به کار می‌انداخت، توانایی عجیبی هم در به کارگیری توان و استعداد دیگران داشت و در یک کلام، مدیریتش، مدیریت امام خمینی (ره) بود که با حداقل امکانات و حداقل افراد، کارهای بزرگی را انجام می‌داد. واقعاً با این روحیه آمده بود که اگر در صحرای کربلا نتوانست خود را به حضرت سیدالشهدا (ع) برساند، حالا جبران کند.

**آیا این روحیه جهادی را به هیچ شکلی نمی‌توان با توجه به شرایط فعلی احیا کرد؟**

کسانی باید این کار را انجام دهند و قدم پیش بگذارند که خودشان عامل به شعارهای جهادی باشند. یکی دو سال پیش یک بنده خدایی گفت چرا نباید دوباره به شیوه جهادی کار کنیم و خلاصه از ما خواست که کاری را شروع کنیم. یکی دو ماهی که با او کار کردم متوجه شدم که طرف، مشکل جیبش را دارد نه مشکل کار جهادی را. دیدم خودش می‌خواهد از همه تنعمات برخوردار باشد، ولی کسانی که با او کار می‌کنند بروند توی بیابان‌ها چادر بزنند و جان بکنند. زمانی که ما به جبهه‌ها رفتیم یادم هست که یک سفره بزرگ پهن می‌کردیم و بچه‌ها توی پیاله‌هایی که مخصوص مریاست، کمی آنگوشت می‌ریختند و غذایشان همان بود. شام آنها هم ماست و خجاری یا پنیر و گوجه‌ای بود و واقعاً چه صفایی هم داشت! حالا وقتی مدیری می‌آید، هر چه امکانات هست در اطراف خود جمع می‌کند و چنان ریخت و پاش‌هایی دیده می‌شود که انسان حیرت می‌کند این چه جور کار کردن برای انقلاب و اهداف آن است. باید کار فرهنگ می‌کرد. همه جور تخریبی از طرف مدیران صورت می‌گیرد، بعد از زیر دست‌ها توقع داریم علی‌وار زندگی کنند. این جوری نمی‌شود. تضاد بین حرف و عمل، نابودمان می‌کند. متأسفانه به همین دلایل خانه‌نشین شده‌ایم، چون نمی‌شود اعتماد کرد. مجموعه‌ای از نظریه‌ها و شیوه‌های مدیریتی بیگانه با فرهنگ خودی را می‌خواهیم به زور پیاده





که عوالم روحانی دارند، تصمیماتشان جور دیگری است. اصلاً حال و روزشان طور دیگری است. خدا رحمت کند شهید صیاد شیرازی را. یک بار یادم هست که رفته بودیم طرحی را مطرح کنیم و ایشان با توجه به طرح گفته بودند شدنی نیست. بچه‌های جهاد از دل رمل‌ها جاده‌ای کشیدند و دشمن را دور زدند. شهید بزرگوار تا آخر عمرش از این کار بچه‌های جهاد که خودش با آن مخالفت کرده بود، به عنوان یکی از شاهکارهای مهندسی رزمی نام برد. این روحیه بچه‌های ما بود و آن وقت باید روحیه سربازان دشمن را می‌دید. بچه‌های ما رقابت می‌کردند که بروند خط مقدم، آنها یک ساعت خوابشان این طرف و آن طرف می‌شد، فریادشان به آسمان می‌رسید! این چه بود جز عشق؟ جز اعتقاد به راهی که حضرت امام (ره) گشوده بود؟ گرفتاری امروز ما این است که این عشق را نداریم. آنچه که امروز در کارنامه شهیدان می‌بینیم، پیروزی در دفاع هشت ساله است که همه دنیا با تمام تجهیزاتش در مقابل ما بود و به لطف خدا پیروز شدیم. امروز اگر دنیا تمام کشورهای پیرامونی ما را تحت تسلط خود گرفته، اما جرئت نمی‌کند به ما تعدی کند، برای این است که امتحانمان را در هشت سال دفاع مقدس پس دادیم و می‌داند برای دفاع از آب و خاک و نظاممان با کسی شوخی نداریم.

#### و پایان سخن؟

پایان سخن اینکه هرگز شهیدی را ندیدم که خستگی و کارهای شبانه‌روزی، او را به ستوه آورده باشد. هرگز شهیدی را ندیدم که از انبوه کار هراسان شود و از شکست بترسد. هر چه بود ادای تکلیف بود و دستیابی به آرمان الهی و متعالی. هرگز شهیدی را به یاد ندارم که به فکر تأمین حقوق و معاش شخصی خود باشد. هرگز شهیدی را به یاد ندارم که به فکر تأمین امیال و خواسته‌های خود و نیروهای خود باشد. هرگز شهیدی را به یاد ندارم که رضای خود را بر رضای خدای سبحان ترجیح دهد و از امر ولی فقیه سرپیچی کند. هرگز شهیدی را به یاد ندارم که خطر را برای دیگران بخواهد تا آسیب نبیند، راحت طلب باشد و بخواهد به زور، نظرات خود را اعمال کند، دنیابریست باشد و امیال خود را بر فرمان خدا و امر امام مقدم بدارد و رمز موفقیت و پیروزی ما همین اخلاص و تقوا و ایمان بود و بس. ■

است که آنان بینش الهی و عمیق و شناخت همه جانبه و صحیح و کامل داشتند و با توجه به رضایت‌مندی خدا، امام زمان (عج) و ولی فقیه حرکت می‌کردند، در حالی که بسیاری از مدیران امروز با توجه به ابزار مادی کار می‌کنند. انسانی که بینش الهی و معنوی دارد، بر پایه محوریت الله تصمیم می‌گیرد و حرکت می‌کند و از امکانات مادی هم به شکل صحیح و متناسب بهره می‌برد و همیشه هم موفق است، چه ظاهراً شکست بخورد چه پیروز شود. کسی که پیوسته نگاهی به قله‌های بلند سعادت بشری است و خود را در آینده نزدیک در جوار حق تعالی ملاحظه می‌کند و طالب انس با پروردگار است، هرگز به جزئیات توجه ندارد، بی‌دعاست، کم حرف است. در چنین عرصه‌ای، آنچه که انسان را حرکت می‌دهد عشق است نه توانایی‌های جسمی و مادی. اصطلاحاتی هم که بچه‌ها به کار می‌برند این نحوه تفکر را نشان می‌داد. یکی گلوله را می‌انداخت و می‌گفت الله اکبر، دیگری می‌گفت خمینی رهبر و سومی از اعماق جان می‌گفت جانم فدای رهبر.

یک ارتباط کاملاً دو طرفه. خودم یادم هست که در موقع جنگ خانه ام‌هاوا بود و زن و چهار فرزندم داشتم. باور کنید خیلی وقت‌ها می‌شد که دو سه ماه می‌گذشت و آنها را نمی‌دیدم و غالباً چنان فضایی در جبهه بود که انسان فراموش می‌کرد چه چیزهایی را پشت سر گذاشته است. انسان خودش را هم فراموش می‌کرد. ادعایم کنم که ترس وجود نداشت، ولی هر چه شناخت و ایمان انسان بیشتر می‌شد، ترس آدم کمتر می‌شد. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنم این چه عنصری بود که باعث می‌شد انسان از چیزی نترسد؟ وقتی خوب فکر می‌کنم و می‌بینم که چرا مدیران امروز جامعه ما این قدر از تصمیم‌گیری و اقدام به کار می‌ترسند، می‌بینم توجه به مادیات و تلاش برای حفظ موقعیت است. کسانی

همیشه بهترین تصمیمات را می‌گرفت. ایشان بیش از دو ماه در جبهه نبود که شهید شد. یک روز بعد از ظهر، همراه شهید برای شناسایی منطقه و نوع برنامه‌ای که باید اجرا می‌شد، رفتیم. گلوله‌های دشمن از چپ و راست و بالای سر ما صغیر می‌کشیدند، ولی ایشان ذره‌ای تکان نمی‌خورد و تزلزل نداشت. همیشه این سؤال برایم مطرح بوده است که یک انسان چطور می‌تواند به این شایستگی‌ها دست پیدا کند؟

#### چه نتیجه‌ای گرفتید؟

آدمی که پاک باشد و دوری از فساد و گناه، شیوه همیشگی‌اش باشد، شجاعت و علو طبع پیدا می‌کند، سلامت نفس پیدا می‌کند، قدرت و اراده او در به کارگیری نیروهایش زیاد می‌شود، چون توکل و تکیه‌اش به یک نیروی لایزال است. دوری از فساد و گناه سبب می‌شود که یک مدیر بتواند هم تمام نیروهای خودش را به کار بگیرد و هم استعدادها و توانایی‌های اطرافیانش را درست تشخیص بدهد و از آنها استفاده کند. این خصیلتی است که رزمندگان و مدیران بخش‌های مختلف جنگ، جهاد، سپاه و بسیج داشتند و مدیران امروز، کمتر به آن توجه می‌کنند. متأسفانه اغلب مدیران ما مادی‌گرا و در درجه اول دنبال بهره‌مندی خود از امکانات هستند. طبیعی است که این شیوه، انسان را ترسو می‌کند، دروغگو و ریاکار می‌کند. اغلب فرماندهان ما، آدم‌های پاک بودند و بنابراین از دشمن خوف نداشتند و وابستگی هم به چیزی نداشتند.

طبیعی است، آنها در راه خدا از همه چیزشان گذشته بودند، آن وقت خداوند به آنها این شجاعت و مرتبه را ندهد؟ واقعاً همین طور است. تفاوت مدیران دیروز در جنگ و دوران بحران با مدیران امروز در دوران صلح و آسایش این

امروز اگر دنیا تمام کشورهای پیرامونی ما را تحت تسلط خود گرفته، اما جرئت نمی‌کند به ما تعدی کند، برای این است که امتحانمان را در هشت سال دفاع مقدس پس دادیم و می‌داند برای دفاع از آب و خاک و نظاممان با کسی شوخی نداریم.

